

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال پانزدهم، شماره بیست و نهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶ (صص ۱۰۷-۱۲۸)

## سعدی، شب و بی خوابی

احمد سنجولی

### چکیده

بی‌خوابی و شب‌زنده‌داری عاشق راستین، یکی از بن‌مایه‌های شعر عارفانه و عاشقانه است که در دوره‌های مختلف به صورت‌های گوناگون انعکاس یافته است. این مضمون با توجه به روند تدریجی شعر فارسی و مخصوصاً غزل، تحوّل یافته و در غزل سعدی به اوج خود رسیده است. چنان‌که عاطفه اصلی برخی از غزل‌های او را شامل می‌شود و بعضی از غزل‌های او با موضوع شب و بی‌خوابی شروع می‌گردد. نوشتار حاضر با به‌کارگیری شیوه توصیفی-تحلیلی، بسامد مفهوم بی‌خوابی عاشق را در شعر شاعرانی که غزل‌های آنان به طور کامل موجود بوده، در دو دسته عاشقانه و عارفانه مورد مطالعه قرار داده و پس از بررسی این مفهوم در غزل‌های سعدی، به بیان انگیزه‌های مهم بی‌قراری و بی‌خوابی سعدی پرداخته است. مضمون بی‌خوابی و شب‌زنده‌داری در غزل‌های سعدی به عنوان یک ویژگی سبکی مطرح است و سبک شخصی وی را در حوزه فکری و ادبی به اثبات می‌رسد.

کلید واژه‌ها: سعدی، غزل، عشق، بی‌خوابی، شب.

### ۱- مقدمه

بی‌خوابی و شب‌زنده‌داری شاعر عاشق یکی از بن‌مایه‌هایی است که در تغزل‌ها و غزل‌های اغلب شاعران از همان دوره‌های نخستین شعر فارسی به چشم می‌خورد، اما اوج آن را در غزل‌های سعدی می‌توان یافت. او «در بی‌خوابی‌های شب‌های دراز، شب‌روی‌های خیال را توصیف می‌کند

---

-استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل (نویسنده مسئول) Email: [ah-sanchooli@uoaz.ac.ir](mailto:ah-sanchooli@uoaz.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۸

و نشان می‌دهد که خاطر بی‌آرام مشتاق در همه آفاق می‌گردد و باز به آستانه معشوق باز می‌گردد و از آن خوش‌تر جایی نمی‌یابد. تردید و وسوسه عاشقی را که جز خودش نیست، به قلم می‌آورد که همه شب در عالم خیال می‌خواهد دل از معشوق برکند و صبح که از خانه بیرون می‌آید باز یک قدم آن سوتر از کنار معشوق نمی‌تواند گذاشت» (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۲۵۴).

زیبایی و جمال معشوق نه تنها او را به وجد می‌آورد، بلکه در درونش غوغایی برمی‌انگیزد که خواب و قرار و آرام را از او ربوده و او را سرمست می‌کند. در حقیقت با خواندن غزلیات سعدی می‌توان بی‌خوابی همیشگی‌اش را احساس کرد. او که پیش از عاشق شدن، از خواب سنگین و بسیار خود با دوستان گله می‌کرد، اکنون از بی‌خوابی می‌نالند؛ از این که شب بر او دیر می‌گذرد؛ از این که نفس خروس گرفته و نوبتی نمی‌خواند و یا مؤذنان با گفتن اذان و اعلام صبح، شاعر را از اندیشه‌ها و وسوسه‌های عشق و درد ناشی از آن نجات نمی‌دهند، گله‌مند است. گاه از فراق دوست می‌نالند و گاه از وصال. دوست حاضر یا غایب، عاشق را مجال خفتن نیست. او عاشقی است که از درازی شب فراق، از خیال روی دوست که همراه همیشگی اوست، از گریه‌ها و ناله‌های شبانگاه، از پروین و ثریا که همراز اویند، از صبح روی دوست و از خروس که هیچ بر مراد دلش نمی‌خواند و... شکایت‌ها دارد. گویی با سرودن غزل و بیان احساسات خود، باری سنگین را از دوش خویش بر زمین می‌گذارد.

#### ۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

بن‌مایه شب و بی‌خوابی هرچند در شعر دیگر شاعران نیز به کار رفته است، اما به گستردگی و تنوع غزل‌های سعدی نیست. این مسأله در غزل او با طیف وسیعی از احساس و عاطفه شاعر همراه گشته و گاه عاطفه اصلی بعضی از غزل‌های او را کاملاً در بر می‌گیرد. لذا در این پژوهش، غزل فارسی از آغاز تا عصر سعدی در دو دسته عاشقانه و عارفانه بررسی شده و سپس بن‌مایه شب و بی‌خوابی در غزل‌های سعدی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و به عوامل و انگیزه‌های آن اشاره گردیده و در نهایت پاسخ به این سؤالات که: اولاً روند تدریجی تحول بن‌مایه شب و بی‌خوابی در غزل عاشقانه و عارفانه تا دوره سعدی چگونه بوده است؟ ثانیاً چه طیفی از احساس و عاطفه هر شاعری را در بر می‌گیرد؟ ثالثاً عوامل و انگیزه‌های این مسأله در غزل سعدی چیست؟

## ۲-۱- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف این پژوهش بررسی موتیف (motif) شب و شب‌زنده‌داری عاشق راستین در شعر عاشقانه و عارفانه از آغاز تا عصر سعدی است و این که چگونه در غزل سعدی به عنوان یک مختصه سبکی به اوج خود می‌رسد. در واقع مقایسه واحدهای فکری مشترک و تعیین وجوه شباهت‌ها و تفاوت‌ها بیانگر اختلاف در عواطف و احساسات و در نتیجه اختلاف در سبک است. زیرا سبک مبین بینش خاصی است که در زبانی خاص تجلی می‌یابد.

### ۳-۱- پیشینه تحقیق

در باره غزل سعدی پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است. نگاهی به کتاب‌شناسی او تحت عنوان «فرهنگ سعدی‌پژوهی» تألیف کاوس حسن‌لی خود گویای این نکته است. اما در مورد شب و شب‌زنده‌داری سعدی تحقیق مستقل و درخوری مشاهده نشد. البته شمیسا در کتاب «سبک‌شناسی شعر» ضمن بررسی نقش مقایسه واحدهای فکری در تعیین سبک شخصی شاعر، اشاره می‌کند که یکی از موتیف‌های شعر عرفانی این است که عاشق راستین نمی‌خواهد و عطار در منطق‌الطیر این موتیف را اساس یکی از داستان‌های خود قرار داده و این که استاد سخن سعدی هم چند بار به این موتیف اشاره کرده است.

## ۲- شب و بی‌خوابی در غزل فارسی

### ۱-۲- غزل عاشقانه

تا آغاز قرن ششم یعنی تا زمان سنایی (متوفی ۵۳۵ هـ.ق)، شکل شعری غزل بسیار کم است و این تعداد اندک هم از نظر صورت و هم از نظر معنی با غزل اصطلاحی تفاوت دارد. هرچند مضامین آن‌ها در عشق و عاشقی است، اما بیشتر از عشق زمینی و مادی می‌گوید. در این دوره آنچه به جای غزل رواج دارد، تغزل است. در برخی از غزل‌های به جا مانده از شاعران دوره سامانی، از جمله خسروانی، دقیقی، منطقی رازی و رودکی گاه به مسأله شب و بی‌خوابی شاعر اشاره شده است. در یکی از دو غزل باقی‌مانده خسروانی، شاعر اواخر نیمه دوم قرن چهارم، شب وصال معشوق مثل باد بی‌وصال دانسته شده و شاعر از غم فراق معشوق سخن می‌گوید که هرچند هم کوتاه باشد، به اندازه هزار سال است و عاشق به امید صبح وصال، شب‌های درازی با فراق یار ندیم بوده:

شب وصال تو چون باد بی وصال بود      غم فراق تو گویی هزار سال بود...  
 بسا شبا که فراق ترا ندیم شدم      امید آن که مگر با توام وصال بود  
 خیال تو همه شب زی من آید ای عجیبی      روان من همه شب خادم خیال بود....  
 (صفا، ۲۵۳۶، ج ۱: ۳۹۹)

همچنین دقیقی (مقتول ۳۷۰ ه. ق.)، در یکی از غزل‌هایش هجران معشوق را مطرح می‌سازد و این که او تحمل شبی را در دوری از معشوق ندارد و حتی آرزو می‌کند زندگانی بدون یار نباشد:

کاشکی اندر جهان شب نیستی      تا مرا هجران آن لب نیستی....  
 و مرا بی یار باید زیستن      زندگانی کاش یا رب نیستی  
 (همان: ۴۱۸)

منطقی رازی (متوفی ۳۸۰ ه. ق.) نیز در یکی از غزل‌هایش، از دورانی یاد می‌کند که بر مراد خویش گام می‌زده و شب‌های بسیاری که با روی نگار به صبح آورده و روزهای سپیدی که با زلف خوبان شام کرده است:

بسا شبا که به روی نگار کردم روز      سپید روز که کردم به زلف خوبان شام  
 (همان: ۴۳۳)

در اشعار به جا مانده از رودکی (متوفی ۳۲۹ ه. ق.) نیز شب وصال برابر با ليله‌القدر فرخ‌بخش‌تر از شب نوروز است. به همین سبب رودکی چنین فرصتی را از دست نمی‌دهد:

شب عاشقت ليله‌القدر است      چون تو بیرون کنی رخ از جلیب  
 (رودکی، ۱۳۸۲: ۱۴)  
 شب قدر وصلت ز فرخندگی      فرخ بخش‌تر از فرسنانه است  
 (همان: ۷۱)

در تغزلات فرخی سیستانی (متوفی ۴۲۹ ه. ق.)، ۲۳ بار به این مسأله اشاره شده. هرچند فرخی شاعری خوشگذران است و شب‌ها تا صبح با معشوق بنفشه‌زلف خویش در زیر گل می‌خوابد، اما از جدایی و فراق یار و نامهربانی و ناسازگاری او آزرده و غمگین است. بدون خیال روی یار نمی‌خوابد و بی لب خندان دوست نمی‌خندد. معشوق در خواب خوش فرورفته و از این که به عاشق پیغام وصل داده، انگار بی‌خبر است. شاعر از بیم آن که در خواب، فراق او را ببیند، دیده بر هم نمی‌زند. فرخی از شب‌های وصال به خوشی و نیکی یاد می‌کند و آرزومند است که از بخت

مساعده خویش و دولت امیر باز هم چنین شب‌هایی برای او حاصل شود. (رک: فرخی سیستانی، ۱۳۶۳: ۲۴۰ ب ۴۷۶۵-۴۷۶۶؛ ص ۴۰۴ ب ۸۲۱۳؛ ص ۴۳۵ ب ۸۵۸۹؛ ص ۴۳۶ ب ۸۶۱۸-۸۶۱۹؛ ص ۱۹۹ ب ۳۹۷۲-۳۹۸۰).

در مجموع تغزل‌ها و ترکیب‌بندهای منوچهری (متوفی ۴۳۲ هـ.ق)، ۱۱ بار به این مسأله اشاره شده است. منوچهری گاه تا صبح بیدار است. حتی وقتی شب فرامی‌رسد، از خواب در رنج و عذاب است. داروی خواب خویش را از شراب می‌جوید. منوچهری در تعجب است از کسی که در خانه یک شیشه شراب دارد ولی به خواب فرورفته. در شعر او برخلاف شعر فرخی، غم و اندوه و ناکامی و نامرادی نیست و شادی حال را با غم احتمالی آینده تباه نمی‌سازد. شب‌های منوچهری همه شب عشرت و خوشگذرانی و نغمه دل‌انگیز چنگ و نقل و نبید و جام است. (رک: منوچهری دامغانی، ۱۳۷۵: ص ۹ ب ۱۰۱-۱۰۶؛ ص ۶۴ ب ۸۹۳-۸۹۴).

بن‌مایه شب و بیداری در شعر مسعود سعد (متوفی ۵۱۵ هـ.ق)، بیشتر در قصاید او مطرح است تا غزلیاتش. دیوان وی ۲۲ غزل دارد که فقط سه بار به این مسأله اشاره شده. چشم شاعر در غم و تیمار معشوق، در تمام طول شب بیدار است؛ ولی چشم بیمار یار مثل نرگس پر خواب. در یکی از غزل‌ها، سخن از وصال است، زیرا معشوق آهسته و با کرشمه و ناز به بالین شاعر آمده و شب را با او به سر برده است. (رک: همان: ص ۶۷۳، غزل ۱۰/۳؛ ص ۶۷۴، غزل ۱۲/۱ ب ۲). در پاره‌ای از تغزلات قصایدش نیز چنین مضامین عاشقانه‌ای مطرح است. (رک: همان: ص ۱۶ ب ۱۱-۱۰). آنچه در شعر مسعود سعد قابل توجه است، انعکاس شب و رنج و اندوه ناشی از آن در قصایدی است که «به نوعی خاص "من" شاعر و لحظه‌های زندگی خصوصی او در آن‌ها مطرح است و تجربه‌های حسی و عاطفی او مجال بیشتری یافته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۵۹۵). در این گونه اشعار، شب‌های شاعر شب رنج و اضطراب و عذاب است. حتی روز برای او که در حبس به سر می‌برد، شب است. شب‌هایی که به زشتی ظلم است و به بیکرانگی حرص و به تاریکی محنت و سیاهی حزن و گاه همچون نیاز تیره و همچون امل طویل و زمانی درازتر از امید و سیاه‌تر از نیاز، و زمانی تاریک‌تر از روی و رای اهریمن:

دوش گفتمی ز تیرگی شب من      زلف حور است و رای اهرمن  
زشت چون ظلم و بیکرانه چو حرص      تیره چون محنت و سیه چو حزن

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۴۵۷)

مسعود سعد در یکی از قصایدش که مضمون بسیاری از قصاید دیگرش را هم در این خصوص شامل می‌شود، از فرارسیدن شب و بی‌خوابی شکوه می‌کند. چنان وضع اسفناکی دارد که ستارگان بر او از روی دلسوزی چشمک می‌زنند. غم‌های فراوان بر دل شاعر ریخته و او را بر آن داشته که خون بگرید. شاعر خود را دیوانه می‌پندارد و شهاب ثاقب را که در پهنه آسمان می‌بیند، تأییدی بر جنون خود می‌داند. از مردم هم نومید است و مرگ خود را نزدیک می‌بیند:

چو مردمان شب دیرنده عزم خواب کنند همه خزانه اسرار من خراب کنند  
(همان: ۹۵)

انوری (متوفی ۵۸۵ هـ. ق) ۳۲۲ غزل دارد که این مسأله ۳۷ بار تکرار شده و ۱۱/۴۹ درصد کل غزل‌های وی را شامل می‌شود (ر.ک: جدول شماره ۱). بیشترین شهرت انوری به خاطر قصاید و قطعات اوست، لیکن در رشد و رونق غزل نیز سهمی درخور توجه دارد. انوری نیز شب‌ها از محنت معشوق در عذاب است و در تمنای یک‌دم بی‌غم به سر بردن همه شب تا به روز بیدار. البته او بر این باور است که شب هجر می‌گذرد و سرانجام دل معشوق بر او می‌سوزد و او را در کنار می‌گیرد. با این که ناله‌های دل زار او هر شب از فراق دلبر به آسمان می‌رسد اما در لحظه‌های وصال، شادکامی و عیش شاعر وصف ناشدنی است. (ر.ک: انوری، ۱۳۷۶: ص ۸۶۹، ج ۲، غزل ۱۸۶/ب ۵؛ ص ۸۷۵، غزل ۱۹۷/ب ۳؛ ص ۷۶۸، غزل ۸/ب ۳؛ ص ۸۱۹، غزل ۹۹/ص ۶؛ ص ۸۴۲، غزل ۱۳۹).

## ۲-۲- غزل عارفانه

غزل عارفانه نیز مانند غزل عاشقانه از سنایی آغاز می‌شود. در حقیقت سنایی نخستین شاعر غزل‌سرا به معنای کامل کلمه و رواج دهنده این قالب مهم در تاریخ شعر فارسی است. سنایی ۴۰۸ غزل دارد که در حدود ۴۰ بار به مسأله شب و بی‌خوابی در شعر او اشاره شده؛ یعنی چیزی در حدود ۹/۸ درصد غزل‌های او را شامل می‌شود (ر.ک: جدول شماره ۲). او شب و وصل را شب معراج می‌داند و روز هجران را روز رستاخیز. معشوق هر گاه که از پیش او می‌گریزد، گویی هر شب از جانش رستاخیز برمی‌انگیزد. یار هر شب در خرابات است و کار سنایی پیوسته خروش و ناله و زاری. در عشق آن بت کافر، هر شب چنان مست و مخمور است که مغان از بیت‌النار او آتش می‌برند. هجران معشوق هر شب به بالین شاعر فرومی‌کوبد و خواب را از چشمان او می‌رباید، اما شب‌های وصل را نمی‌خواهد که به پایان برسد. او که تا بامداد نگار خویش را در بر داشته، وقتی

مؤذّن نخستین بانگ الله اکبر را می‌گوید، انتظار گفتن الله اکبر دیگر را ندارد. (رک: سنایی، بی‌تا: ص ۷۹۴/ب ۵؛ صص ۸۰۲؛ ۹۰۹؛ ۹۲۴؛ و ص ۸۸۱/ب ۱۰).

در دیوان خاقانی شروانی (متوفی ۵۹۵ هـ.ق)، تعداد ۳۲۸ غزل هست؛ یعنی کمتر از سنایی و قدری بیشتر از انوری. در غزل خاقانی که «اکثر غزل‌های او یا حال و هوای عارفانه دارد و یا دست کم در باره عشق و جمال مثالی و مطلق است» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۵۲)، بن‌مایه شب و بی‌خوابی ۳۸ بار مطرح شده که ۱۱/۵۸ درصد غزل‌های او را شامل می‌شود (رک: جدول شماره ۲). در غزل خاقانی غالباً سخن از وصال است و معشوق گاه در نیمه‌های شب در نهایت مستی نزد او می‌آید. خاقانی از شب وصل به «تاریخ بقا» تعبیر می‌کند. البته شاعر از زود سپری شدن شب‌های وصال گله‌مند است و حتی در لحظه‌های وصال نیز آرامش و قرار ندارد. بی‌خوابی او بیشتر برای پاسداشت خیال معشوق است. (رک: خاقانی، ۱۳۶۸: ص ۶۱۱/ب ۱۷؛ ص ۵۷۷/ب ۱۲؛ ص ۶۴۵/ب ۱۶).

عطار (متوفی ۶۲۷ هـ.ق)، ۸۷۲ غزل دارد و بن‌مایه شب و بیداری در این غزل‌ها، ۶۸ بار به کار رفته، معادل ۷/۷۹ درصد غزل‌هایش (رک: جدول شماره ۲). به طور کلی مسأله بی‌خوابی و شب‌زنده‌داری را در شعر او به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱- در برخی موارد شاعر توصیه می‌کند که مردم شب را بیدار مانده و به راز و نیاز با خداوند پردازند و دل‌شان را تصفیه کنند تا درهای رحمت خداوند به روی آنان باز شود. (رک: عطار، ۱۳۸۰: ص ۲۱، غزل ۳۰/ب ۶ و ۷؛ ص ۱۳، غزل ۱۹/ب ۵-۷). ۲- در برخی دیگر از اشعار، شاعر از سوز و گداز ناشی از فراق معشوق و این که حتی به خیال او نیز دسترسی ندارد، سخن می‌گوید. از این‌رو آرزو می‌کند که محبوب جلوه‌ای از جمال خویش را به او نشان بدهد. (رک: همان: ص ۵۵۵، غزل ۶۹۴/ب ۹-۱۰؛ ص ۶۷۹، غزل ۸۴۷/ب ۱۰-۱۴). ۳- در اغلب موارد شاعر که تا سحر بیدار بوده، معشوق به صورت ترسا بچه لولی‌وش و یا شخص زیبارویی بر او متجلی می‌شود و او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و جامی باده به او می‌دهد. (رک: همان: ص ۳۲۹، غزل ۴۰۹، ص ۶۰۳ غزل ۷۵۶).

این که ترسا بچه لولی‌وش در نهایت زیبایی، در هنگام سحر بر عطار و یا بر پیر او متجلی می‌شود و او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و جامی باده به او می‌دهد و دلش را از تعلقات دنیوی و خودپرستی پاک می‌کند و او را به خرابات مغان می‌برد و در صف مردان آزاده و رند و قلندر جای می‌دهد، بن‌مایه برخی از غزل‌های عطار است (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۸۳-۲۱۶).

عراقی (متوفی ۶۸۸ هـ.ق.)، در مجموع ۳۰۷ غزل خود، ۳۶ بار به این مسأله اشاره نموده که ۱۱/۷۲ درصد غزل‌های او را شامل می‌شود (ر.ک: جدول شماره ۲). عراقی نیز مثل عطار شب تا سحر بر درگاه محبوب می‌نالد، شاید بخت خفته او بیدار شود و محبوب به او توجه نماید. البته در شعر عطار، محبوب در هنگام سحر جلوه‌ای از جمال خویش را به او نشان می‌دهد، ولی در شعر عراقی چنین نیست. عراقی نیز همچون سعدی بر این باور است که کسی که اسیر عشق نیست، نمی‌داند که شب فراق تا سحر چند است؟ (ر.ک: عراقی، ۱۳۶۲: ص ۳۱/ب ۲۲؛ ص ۵۱/ب ۱۳؛ ص ۶۱/ب ۱۷-۱۸؛ ص ۷۳/ب ۱۱ و ۱۷؛ ص ۱۶۱/ب ۶-۹؛ ص ۱۸۶/ب ۶).

### ۳-۲- شب و بی‌خوابی در غزل‌های سعدی

سعدی (متوفی ۶۹۱ هـ.ق.)، ۶۹۶ غزل دارد که ۶۳۷ غزل او دارای جنبه غنایی بوده و مشتمل بر احوال عاشقانه است و مضمون ۵۹ غزل دیگر او پند و اندرز می‌باشد که در پایان غزلیات وی به صورت بخشی مجزاً به چاپ رسیده است. بن‌مایه شب و بیداری و بی‌خوابی در مجموع غزلیات وی (غنایی و تعلیمی) ۲۰۶ بار انعکاس یافته است که ۲۹/۵۹ درصد غزل‌های وی را شامل می‌شود. البته در ۵۹ غزلی که مشتمل بر پند و اندرز است، ۱۶ بار به مسأله شب و بیداری اشاره شده که ۲/۲۹ درصد کل غزل‌های او را شامل می‌شود (ر.ک: جدول شماره ۳). سعدی در این غزل‌ها (غزل-های تعلیمی)، به انسان‌ها توصیه می‌کند که در خواب غفلت نمانند تا از کاروان راه خدا باز پس نیفتند و مثل دیگر همسفران خود از ذوق عبادت و توشه طاعت برخوردار شوند و نفس کافرکیش را مغلوب کنند:

ای که خواب‌آلوده واپس مانده‌ای از کاروان / جهد کن تا باز یابی هم‌رهان خویش را  
 آنکه از خواب اندر آید مردم نادان که مرد / چون شبان آنکه که گرگ افکنده باشد میش را  
 (سعدی، ۱۳۷۷: ۹۳۱)

سعدی مستان خواب را از زندگی غافل می‌داند و زندگی را مست شدن از شراب شوق جانان معنی می‌کند:

غافلند از زندگی مستان خواب / زندگانی چیست؟ مستی از شراب...  
 از شراب شوق جانان مست شو / کانچه عقلت می‌برد شرست و آب...  
 (همان: ۹۳۵)



خواب بی‌هنگام انسان را از راه می‌برد (همان: ۹۴۹). لذا دم عیسی صبح را غنیمت باید دانست (ص ۹۴۴). خور و خواب و خشم و شهوت، شغب و جهل و ظلمت است. چنین کارهایی انسان را از عالم انسانیت دور می‌کند (ص ۹۵۳). آنان که به خواب و لذت و شهوت زندگی را سپری می‌کنند، وقتی بمیرند، بیدار می‌شوند (ص ۹۵۹).

اما در ۶۳۷ غزل دیگر او که سراپا شور و شوق عاشقانه است و با طبیعی‌ترین و بشری‌ترین احساسات ما سر و کار دارد، ۱۹۰ بار به بی‌خوابی و شب زنده‌داری شاعر اشاره شده که ۲۷/۲۹ درصد کل غزل‌های او را در بر می‌گیرد. (ر.ک: جدول شماره ۳). در این دسته از غزل‌ها، عشق جان‌مایه شعر او است. کمتر شاعری را می‌توان یافت که این همه راجع به عشق و جلوه‌های گوناگون آن سخن گفته باشد. نه تنها غزلیات او سرشار از مضامین و نکته‌های عاشقانه است، بلکه در گلستان و بوستان نیز بابتی را به عشق و گونه‌های مختلف آن اختصاص داده است. می‌توان گفت که این عشق و جلوه‌های گوناگون آن است که وی را به بی‌خوابی و همه‌شب بیداری کشانده است. سعدی را باید شاعر همیشه بیدار، شاعر گلایه‌ها و شکوه‌ها نامید: گله از شب، شکوه از بی‌خوابی. گویی شب عنصری است جاودان در شعر او. کمتر غزلی را می‌توان یافت که در آن از بی‌خوابی و تنهایی‌اش گلایه نداشته باشد. عاطفه برخی از غزلیات سعدی دقیقاً همین بی‌خوابی و بی‌قراری است و گاه تمام ابیات یک غزل را به خود اختصاص می‌دهد از جمله غزل:

دوش بی روی تو آتش به سرم بر می‌شد و آبی از دیده می‌آمد که زمین تر می‌شد  
(سعدی، ۱۳۷۷: ۳۱۴-۳۱۳)

سر آن ندارد امشب که بر آید آفتابی چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی  
(همان: ۷۵۹)

بسیاری از غزل‌های سعدی با مسأله شب و بی‌خوابی شروع می‌شود از جمله:

شب فراق نخواهم دواج دیا را که شب دراز بود خوابگاه تنها را  
(همان: ۸)

امشب سبک‌تر می‌زنند این طبل بی‌هنگام را یا وقت بیداری غلط بوده است مرغ بام را  
(همان: ۲۴)

شب فراق که داند که تا سحر چند است؟ مگر کسی که به زندان عشق در بند است  
(همان: ۹۲)

امید وصال و تلخی شب هجران، تنهایی و درازنای شب، زیبایی و خیال روی دوست، بی‌خبری معشوق از احوال عاشق، خوابیدن و در خواب دیدن معشوق و شب وصال از انگیزه‌های مهم بی‌قراری و بی‌خوابی سعدی است.

### ۱-۳-۲- امید وصال و تلخی شب هجران

سعدی ناب‌ترین جلوه‌های عشق و دلدادگی را در غزلیاتش مطرح کرده است. به نظر او صبر از معشوق، خلاف ممکنات است. یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های بی‌قراری و بی‌خوابی سعدی انتظار و امید وصال است که ۳۷ بار در غزل‌های او انعکاس یافته و ۱۹/۴۷ درصد بن‌مایه شب و بی‌خوابی شعرش را شامل می‌شود. سعدی شبانگاه از آغاز تا پایان، چشم به راه معشوق خورشید چهره‌اش است؛ معشوقی که فروغ حسن و زیبایی از بامداد رخسارش نمایان است و حتی خورشید آسمان زیبایی و جمال چهره او را ندارد. گفتگوی شوق‌انگیز شاعر با نسیم و بیم و امیدی که در آن موج می‌زند، نمونه‌ای از این بی‌قراری‌هاست:

ای نفس خرم باد صبا      از بر یار آمده‌ای مرحبا  
قافله شب چه شنیدی ز صبح      مرغ سلیمان چه خبر از صبا؟  
(همان: ۳)

به خوبی پیداست که شاعر از آغاز شب تا صبح در انتظار پیامی بوده که باد صبا از کوی دوست برای او بیاورد. چنین مضمونی در شعرش نمونه‌های فراوانی دارد:

صبح می‌خندد و من گریه‌کنان از غم دوست      ای دم صبح چه داری خبر از مقدم دوست؟  
(همان: ۹۹)

تا مگر یک نفسم بوی تو آرد دم صبح      همه شب منتظر مرغ سحرخوان بودم  
(همان: ۵۵۶)

شب دراز به امید صبح بیدارم      مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم  
(همان: ۵۶۸)

در اکثر غزل‌ها دیده شاعر را بر در می‌بینیم؛ شاید آن به خشم رفته، آشتی‌کنان برگردد:  
کاش آن به خشم رفته ما آشتی‌کنان      باز آمدی که دیده مشتاق بر در است  
(همان: ۹۸)

به نظر می‌رسد شب‌های تاریک هجران جانش را فرسوده و او را پیر و افسرده کرده. مرغ و ماهی در خوابند. فقط چشم سعدی است که در تمام طول شب در انتظار روی یار به خواب فرونرفته. از معشوق می‌خواهد برای یک بار هم که شده به کلبه او سر بزند تا مشتاقانه و خالصانه سر خود را نثار پای او کند:

منم ای نگار و چشمی که در انتظار رویت همه شب نخفت مسکین و بخفت مرغ و ماهی  
(سعدی، ۱۳۷۷: ۹۲۴)

سعدی، شاعر همیشه بیدار، همچنان در انتظار صبح وصال است. چنان سرگشته و از خود بی‌خود است که جز ناله‌های شبانه و آه سحرگاهان نمی‌شناسد. جز خیال روی دوست را طلب نمی‌کند و همه شب آوارگی و آشفتگی، موج وجودش را سراسیمه به صخره‌های جنون می‌کشانند. از بد اقبالی او آفتاب هم طلوع نمی‌کند. سخت آشفته است و جانش به لب رسیده؛ گویی نفس خروس گرفته که نوبتی بخواند. مؤذنان را چه شده که اذان نمی‌دهند؟ انگار بلبان همه مرده‌اند و فقط غراب فراق مانده است. از بامداد وصال خبری نیست؛ لااقل بامداد جهان بگو طلوع کند و با نفحات خوش خود که به روی یار مانند است، شاعر را از درد و بی‌قراری و بی‌خوابی نجات دهد. پنداری بی‌خوابی شاعر ازلی و ابدی است:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی  
به چه دیر ماندی ای صبح که جان من برآمد؟ بزه کردی و نکردند مؤذنان ثوابی  
نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند همه بلبان بمردند و نهاند جز غرابی  
(همان: ۷۶۰-۷۵۹)

### ۲-۳-۲- تنهایی و درازنای شب

مضمون تنهایی و درازنای شب، ۷۷ بار در غزلیات عاشقانه سعدی تکرار شده که در مجموع ۴۰/۵۲ درصد یعنی بیشترین بن‌مایه شب و شب‌زنده‌داری را به خود اختصاص داده است. «عشق که تجربه عاطفی شدیدی است» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۴۶)، او را چنان بی‌قرار و ناآرام ساخته که در بی‌خوابی‌های شب‌های دراز، یک لحظه بی‌بودن برایش قابل تصور نیست. در واقع فارغان عشق و آنان که عشق را تجربه نکرده و در خواب خوش فرورفته‌اند، از درازی شب عاشقان بیدل و بیدلان عاشق خبر ندارند. درازنای شب را باید از سعدی و دیگر دردمندان عشق پرسید:

درازنای شب از چشم دردمندان پرس عزیز من، که شبی یا هزار سال است این  
(سعدی، ۱۳۷۷: ۶۹۹)

به راستی حکایت لحظه لحظه شب هجران را جز به کسی که آن را آزموده باشد، نمی‌توان  
گفت. رنج شب فراق را کسی می‌داند که به زندان عشق در بند است. شب‌های تنهایی و هجران را  
نمی‌توان به شب یلدا مانند کرد، چرا که شب یلدا را سرانجام صبحی می‌دمد. چنین شب‌هایی، شب  
گور است که بامداد آن صبح قیامت می‌باشد و جان شاعر از نهب آن می‌گدازد. وصف بی‌قراری  
هجران و دنیای تنگ و فضای دل‌افشار آن در غزلیات سعدی نمونه‌های فراوان دارد:

شب‌های بی توام شب گور است در خیال و بی تو بامداد کنم روز محشر است  
(همان: ۹۹)

تو خود ای شب جدایی چه شبی بدین درازی؟ بگذر که جان سعدی بگداخت از نهبیت  
(همان: ۴۸)

به تو حاصلی ندارد غم روزگار گفتن که شبی نخفته باشی به درازنای سالی  
(همان: ۸۶۲)

### ۳-۳-۲- جمال معشوق و خیال روی دوست

لازمه عشق، زیبایی و جمال است. این مضمون با ۲۶ بار تکرار، ۱۳/۶۸ درصد بن‌مایه شب،  
بی‌قراری و بی‌خوابی را شامل می‌شود. حساسیت سعدی در برابر جلوه‌های جمال و زیبایی مشهود  
است. سعدی چنان شیفته زیبایی است که بارها مجذوبیت خود را در برابر آن به صورت‌های مختلف  
بیان کرده است. وی که پیش از عاشق شدن، از خواب سنگین و بسیار خود به دوستانش شکایت  
می‌کرده، اکنون از بی‌خوابی می‌نالند. باید توجه داشت که عافیت را با عشق میانه‌ای نیست. آن کس  
که عافیت می‌خواهد، نباید به جمال بنگرد. یکی از انگیزه‌های مهم بی‌قراری و بی‌خوابی سعدی،  
حسن و جمال اساطیری و بیش از حد معشوق است که خوابش را دستخوش خیال خود کرده و به  
او مجال خفتن نمی‌دهد. نه تنها شب از چشم مست و میگون یار خواب و قرار ندارد، بلکه در روز  
نیز چنین است. خیال روی دوست وقتی از برابر دیده دل او می‌گذرد، او را چنان مدهوش و دردمند  
می‌سازد که هیچ از خود خبر ندارد و مثل مرغ گلو بریده بر خاک می‌تپد و به خود می‌پیچد:

خیال روی توام دوش در نظر می‌گشت وجود خسته‌ام از عشق بی‌خبر می‌گشت  
همای شخص من از آشیان شادی دور چو مرغ حلق بریده به خاک برمی‌گشت  
(همان: ۱۹۹)

البته اگر خیال دوست از رهگذر اندیشه و خاطر شاعر برخیزد، شاید یک لحظه چشم او به خواب فرورود؛ اما چنین نیست. شاعر که تا بامداد چشم بر هم نهاده، مرغ سحر را که هر شب بر اثر آه و ناله او بیدار می‌شده و صبح را اعلام می‌کرده، مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:  
یک زمان دیده‌ام ره به سوی خواب برد ای خیال، از شبی از ره‌گذرم برخیزی  
به چه دانش زنی ای مرغ سحر، نوبت روز که نه هر صبح به آه سحرم برخیزی  
(همان: ۸۴۳)

گاه حتی خیال معشوق نیز خود را از چشم او پنهان می‌نماید. از این رو آرزو می‌کند که ای کاش دیده‌گریانش به خواب می‌رفت و خیالش را به خواب می‌دید. اما او خواب را بر دیده‌صاحب نظران و عاشقانش بسته است:

بر دیده‌صاحب نظران خواب بیستی ترسی که ببینند خیال تو به خوابی  
(همان: ۷۵۶)

دو چشم جاودی عابد فریب یار خواب را بر او حرام کرده و زیبایی و جمالش به حدی است که قرار و آرام را از او ربوده:

پری پیکر بتی کز سحر چشمش زیا مد خواب در چشم مان من دوش  
(همان: ۴۸۸)

و در تصویر بسیار زیبایی، سعدی بیداری و بی‌خوابی خود را ناشی از زیبایی و خیره شدن در جمال چهره معشوق می‌داند و برای آن که این تصویر و اغراق را عینی‌تر کند، معشوق را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

مرو به خواب که خوابت ز چشم بر باید گرت مشاهده خویش در خیال آید  
(همان: ۴۱۱)

#### ۴-۳-۲- بی‌خبری از احوال عاشق

این مضمون در غزل‌های عاشقانه سعدی ۲۲ بار تکرار شده و ۱۱/۵۷ درصد بن‌مایه بی‌خوابی و بی‌قراری شعر او را به خود اختصاص داده است. در ادب فارسی، معشوق مظهر زیبایی و ناز و

ملاحظه است و از نگاه عاشق کسی به زیبایی او نیست. به سبب همین زیبایی زایدالوصف معمولاً سنگین دل است، به عاشق توجهی ندارد، رنج‌های شاعر شب زنده‌دار را نمی‌داند، آه و ناله او را در هنگام سحر نمی‌شنود و چشمش از خواب خوش مستی گشوده نمی‌شود؛ او پادشاه کشور حسن و جمال است و از مردم شهر که در عرصه تنگ اشتیاق و آرزومندی به یاد او شب به روز می‌آورند و یا از پاسبان کوی خود که در غم عشق خواب و قرار ندارد، بی‌خبر است:

تو را که دیده ز خواب و خمار باز نباشد      ریاضت من شب تا سحر نشسته چه دانی؟  
(همان: ۸۹۷)

عجب از چشم تو دارم که شبانش تا روز      خواب می‌گیرد و شهری ز غمت بیدارند  
(همان: ۳۳۹)

شهری به گفتگوی تو در تنگنای شوق      شب روز می‌کنند و تو در خواب صبحگاه  
(همان: ۷۱۳)

تو پادشاهی گر چشم پاسبان همه شب      به خواب در نرود، پادشاه چه غم دارد  
(همان: ۲۴۹)

معشوق مست خواب نوشین خود است. چشم مستش وقتی از خواب ناز صبح بیدار می‌شود، در جهان فتنه و غوغا به پا می‌کند. او خود نیز مست و مدهوش حسن و جمال خویش است. از غرور جوانی و زیبایی، در کجاوه به خواب خوش فرورفته و سعدی مثل تشنه‌ای است که در بادیه جانش به لب آمده و از اندوه عشق تا صبح چشم بر هم نهاده و ناله‌ها و فریادهای بی‌قراری او خواب و قرار را از مردم نیز گرفته است:

دو چشم مست تو کز خواب صبح برخیزند      هزار فتنه به هر گوشه‌ای برانگیزند  
(همان: ۳۴۳)

گو تشنگان بادیه را جان به لب رسید      تو خفته در کجاوه به خواب خوش اندری  
(همان: ۷۹۳)

احوال دو چشم من بر هم نهاده      با تو نتوان گفت به خواب شب مستی  
(همان: ۷۶۷)

فراز و نشیب عواطف و اندیشه‌های شاعر که ناشی از بی‌تابی و بی‌خوابی است، گوناگون است. آهنگ سخن او با ناله‌های درونی‌اش هماهنگ است. سعدی تسلیم و سرسپرده جاودانه عشق است،

عشقی که از روز الست آغاز شده و دامنه آن همه عمر شاعر را در بر می‌گیرد. به همین سبب پیوسته دم از عشق او می‌زند و بر قهر و لطفش به جد عاشق است. با همه رنج‌ها و بی‌قراری‌ها، برای او خواب خوشی آرزو می‌کند و کامرانی و عیش یار را تمنا می‌نماید و حتی گاه در سحر آه نمی‌کشد، مبادا خواب نوشین بامداد او را که به صد ناز، بدون توجه به عاشق شب زنده‌دار خوابیده، آشفته سازد:

راه آه سحر از شوق نمی‌یارم داد      تا نباید که بشوراند خواب سحر  
(همان: ۵۵)

تو به خواب خوش بیاسای و به عیش و کامرانی      که نه من غنوده‌ام دوش و نه مردم از نفیرم  
(همان: ۵۸۰)

علاوه بر معشوق که به طور کلی در ادب فارسی به‌ویژه در سبک عراقی نسبت به عاشق بی‌توجه است، بی‌دردانی که سر بر بالین یار نهاده و در خواب خوش بامدادی فرورفته‌اند و نیز عاقلان مصلحت‌اندیش و عافیت‌طلب از احوال عاشقان آشفته و بی‌قرار آگاه نیستند. البته باید توجه داشت که چنین افرادی از بهره‌هایی که نصیب عاشقان شب زنده‌دار می‌شود، محرومند:

عاقل خبر ندارد از اندوه عاشقان      خفته است و عیب مردم بیدار می‌کند  
(همان: ۳۵۶)

تو که در خواب بوده‌ای همه شب      چه نصیبت ز بلبل سحرست؟  
(همان: ۱۰۲)

خفته خبر ندارد سر بز کنار جانان      کاین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان...  
روشن روان عاشق از تیره شب ننالد      داند که روز گردد روزی شب شبانان  
(همان: ۶۶۹-۶۷۰)

سعدی در غزلی دیگر، با تلمیح به داستان بیژن و منیژه، خود را همچون بیژن می‌داند که در چاه تاریک افراسیاب گرفتار مانده و آن که بر تخت جم به راحتی نشسته، از حال او خبر ندارد:

بر تخت جم پدید نیاید شب دراز      من دانم این حدیث که در چاه بیژنم  
(سعدی، ۱۳۷۷: ۶۰۶)

## ۵-۳-۲- خواب دیدن و در خواب دیدن معشوق

عشق سعدی مبتنی است بر زیبایی‌های صوری معشوق زیبا و سروقامتی که وی را بی‌تاب و ناآرام کرده است. برخلاف آن چه تاکنون گفته شد، ظاهراً گاه شاعر می‌خواهد و در خواب، معشوق نگارین را می‌بیند که بر سر لطف است و با او به گفتگو می‌نشیند.

این مضمون با ۸ بار تکرار و ۴/۲۱ درصد بن‌مایه شب و بی‌قراری، کمترین میزان را به خود اختصاص داده است. لازم به ذکر است که معشوق وصال‌ناپذیر فقط در خواب بر عاشق رخسار نموده و با این تجلی او را سرمست می‌کند:

به خواب دوش چنان دیدمی که زلفینش گرفته بودم و دستم هنوز غالیه‌بوست  
(همان: ۱۳۷)

سعدی که در تفکر و اندیشه با خود وصال یار را امکان‌پذیر نمی‌دانسته و چنین می‌پنداشته که فقط در خواب و رؤیا باید او را بنگرد، برخلاف تصور خویش بامدادان می‌بیند که دیده‌اش به جمال یار باز است، از این رو آرزومندانه التماس می‌کند که دیگر خواب به چشمش نیاید:

گفتم مگر به خواب بینم خیال دوست اینک علی الصباح نظر بر جمال دوست...  
ای خواب گرد دیده سعدی مگرد یا دیده جای خواب بود یا خیال دوست  
(همان: ۱۵۰)

البته وی بر این باور است که اگر معشوق را به خواب ببیند، دیگر چشمش به خواب فرو نخواهد رفت؛ زیرا او با چشم افسونگرش راه خواب را بر شاعر می‌بندد و سعدی شاید خواب را نیز به خواب ببیند:

به خواب در نرود چشم بخت من همه عمر گرش به خواب بینم که در کنار من است  
(همان: ۱۲۸)

چشم سعدی به خواب ببیند خواب که بیستی به چشم سحّارت  
(همان: ۵۷)



اگر چه سعدی دچار فراق است اما به وصال امید دارد به گونه‌ای که یکی از مختصات سبکی آثار او امید به وصال است (شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۶۸).

### ۶-۳-۲- شب وصل

اگر در غزل‌های دوره انوری تا سعدی دقت شود، مشاهده می‌کنیم که گاه شاعر طعم وصال را چشیده است. اما بعد از او این معنی بسیار به ندرت به چشم می‌خورد. حافظ هم که گاهی از وصال سخن می‌راند، با لفظ یاد باد و غیره است یعنی از خاطره‌ای سخن می‌گوید که در زمان‌های قدیم اتفاق افتاده است (شمیسا، ۱۳۶۹: ۹۶).

البته این نکته را می‌توان ناشی از حمله خانمان‌سوز مغول دانست. سعدی که تربیت شده قبل از استیلای مغول است، در شعر او همان نشاط و سرزندگی شعر کهن است و از وصال سخن می‌گوید (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۱۶). از این رو، وی عواطف و احساسات خود را در هاله‌ای از سوز و گداز و لطافت به کار می‌برد که به شدت در دل‌ها نفوذ می‌کند و خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مضمون شب وصل ۲۰ بار در غزل‌های عاشقانه سعدی آمده است و ۱۰/۵۲ درصد بن‌مایه شب و بی‌قراری را در شعر او شامل می‌شود. سعدی که شب‌های بسیار را بیدار بوده و در جدایی از یار، آرام و قرار نداشته، اکنون که دوست بر سر مهر آمده و او را از وصال خود بهره‌مند ساخته، قدر چنین شب‌هایی را خوب می‌داند.

او به خوبی می‌داند که اگر آن شب‌های باوحشت و جدایی نمی‌بود، ارزش روز وصل را نمی‌دانست. باید توجه داشت که وصال نتیجه تحمل رنج‌ها، سختی‌ها و بیداری شب‌های فراق است. به همین خاطر شب وصل را پایان‌ناپذیر می‌داند و گویا باور نمی‌کند که صبح شده و از این که طبل را بی‌هنگام می‌کوبند، یا خروس وقت بیداری را غلط کرده، شگفت‌زده و متعجب است. لافل در خیال خود شب وصل را جاودانه می‌سازد:

امشب سبک‌تر می‌زنند این طبل بی‌هنگام را      یا وقت بیداری غلط بوده است مرغ بام را  
یک لحظه بود این یا شبی کز عمر ما تاراج شد      ما همچنان لب بر لبی بر ناگرفته کام را

(سعدی، ۱۳۷۷: ۲۴)

شب وصل را شاعران عارف «شب قدر» گفته‌اند (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۰۰). حافظ می‌گوید:

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است  
(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۵)

سعدی نیز شب وصل را «روز روشن» و «شب قدر» می‌داند و افسوس می‌خورد که قدر چنین  
شبی را ندانسته:

امشب برآستی شب ما روز روشن است عید وصال دوست علی رغم دشمن است  
(سعدی، ۱۳۷۷: ۱۲۱)

روز هجرانت بدانستم قدر شب وصل عجب ار قدر نبود آن شب و نادان بودم  
(همان: ۵۵۸)

او معشوق را به روضه رضوان مانند می‌کند و معتقد است که شب وصل، شبی نیست که چشم  
همدم دوست به خواب فرورود و از نعمت وصال و جمال یار بی‌بهره باشد:

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم خواب در روضه رضوان نکند اهل نعیم  
(همان: ۶۳۴)

سعدی که شب‌های بسیاری را در ظلمت فراق و وحشت تنهایی به پایان آورده، اکنون که در  
آغوش شاهد شیرین حرکات است، از آسمان می‌خواهد که برای یک لحظه هم که شده، دریچه  
صبح را ببندد و نگذارد که آفتاب طلوع کند و شب قدر او را که همان وصال با یار ماه رخسارش  
هست، به پایان برساند:

یک امشبی که در آغوش شاهد شکرم گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم...  
ببند یک نفس ای آسمان دریچه صبح بر آفتاب که امشب خوش است با قمرم  
(همان: ۵۶۷)

### ۳- نتیجه

بی‌خوابی و بی‌قراری شبانه ناشی از عشق، در غزلیات سعدی، از جمله مهم‌ترین کلیدواژه‌ها است  
و بر عاطفه اصلی اغلب غزل‌های وی غلبه دارد و به تبع آن، شب نیز در شعر او عنصری ویژه است.  
شب‌ها مثل شب گور بر او سخت و طاقت‌فرساست. سعدی با برخورد شدید عاطفی خواننده را نیز  
با خود به اعماق چنین شب‌هایی برده و به بیداری و بی‌قراری وامی‌دارد.

اگر چه مضمون شب و بیداری در شعر شاعران دیگر نیز انعکاس یافته، اما به گستردگی و تنوع  
شعر سعدی نیست. در مقایسه سعدی با دیگر شاعران از جمله منوچهری و مسعود سعد، باید

منوچهری و مسعود سعد را نیز شاعر شب نامید؛ اما شب‌های منوچهری، شب باده‌نوشی و عشرت و شب‌های مسعود سعد، شب‌های اضطراب و عذاب است؛ ولی شب‌های سعدی آمیزه‌ای از هر دو، در طیفی بسیار وسیع‌تر و متنوع‌تر.

شب‌های وصال برای سعدی عید، شب قدر و روز روشن است و شب‌های فراق شب گور. خیال روی یار، زیبایی و جمال او، تنهایی و هجران، وصال و انتظار از جمله عوامل و انگیزه‌های اصلی بی‌خوابی و بی‌قراری سعدی است.

جدول ۱- بسامد مفاهیم شب و بی‌خوابی در غزلیات عاشقانه

نام شاعر	تعداد غزلیات	بسامد تکرار مفهوم	درصد بسامد
شاعران دوره سامانی	-	۰	۰
فرخی	-	۲۳	۰
منوچهری	-	۱۱	۰
مسعود سعد	۲۲	۳	۱۳,۶۳
انوری	۳۲۲	۳۷	۱۱,۴۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جدول ۲- مفاهیم بسامد شب و بی‌خوابی در غزلیات عارفانه

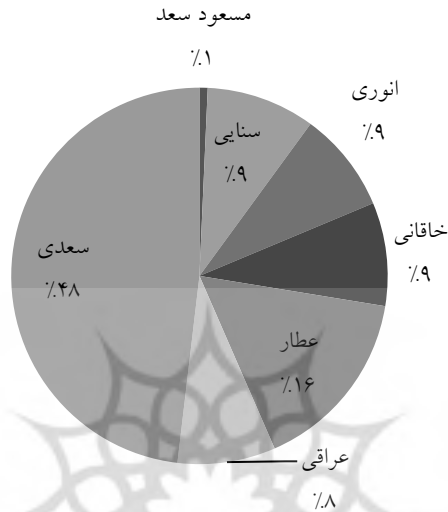
نام شاعر	تعداد غزلیات	بسامد تکرار مفهوم	درصد بسامد
سنایی	۴۰۸	۴۰ (بار)	۹,۸
خاقانی	۳۲۸	۳۸	۱۱,۵۸
عطار	۸۷۲	۶۸	۷,۷۹
عراقی	۳۰۷	۳۶	۱۱,۷۲

جدول ۳- بسامد مفاهیم شب و بی‌خوابی در انواع غزلیات سعدی

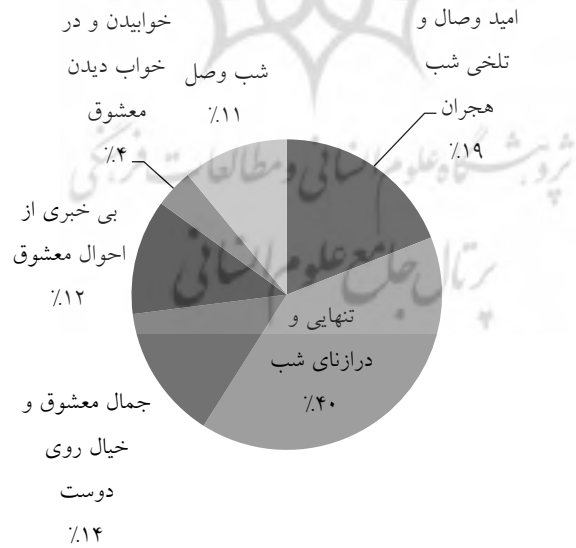
انواع غزل	تعداد	بسامد تکرار مفهوم	درصد بسامد	درصد مضامین در مجموع غزلیات
غزل‌های غنایی	۶۳۷	۱۹۰	۲۷/۲۹	۲۹,۵۹
غزل‌های تعلیمی	۵۹	۱۶	۲/۲۹	

نمودار ۱- بسامد مضامین شب و بی‌خوابی در غزل فارسی از مسعود

سعد تا سعدی



نمودار ۲- بسامد انگیزه‌های بی‌خوابی در غزلیات سعدی



## ۴-منابع

- ۱- انوری، علی، دیوان، ۲جلد، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- ۲- پورنامداریان، تقی، در سایه آفتاب، تهران: سخن، ۱۳۸۰.
- ۳- پورنامداریان، تقی، دیدار با سیمرخ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۴- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، به کوشش خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۷۹.
- ۵- حسن‌لی، کاوس، فرهنگ سعدی‌پژوهی ۱۳۷۵-۱۳۷۰، شیراز: بنیاد فارسی‌شناسی با همکاری مرکز سعدی‌شناسی، ۱۳۸۰.
- ۶- حمیدیان، سعید، سعدی در غزل، تهران: قطره، ۱۳۸۳.
- ۷- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، دیوان، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوآر، ۱۳۶۸.
- ۸- زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، تهران: علمی، ۱۳۸۲.
- ۹- سعدی، مصلح‌الدین، دیوان غزلیات، ۲جلد، به کوشش خطیب‌رهبر، تهران: مهتاب، ۱۳۷۷.
- ۱۰- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: سنایی، بی تا.
- ۱۱- شمیسا، سیروس، سیر غزل در شعر فارسی، تهران: فردوس، ۱۳۶۹.
- ۱۲- شمیسا، سیروس، کلیات سبک‌شناسی، تهران: فردوس، ۱۳۷۲.
- ۱۳- شمیسا، سیروس، سبک‌شناسی شعر، تهران: فردوس، ۱۳۷۴.
- ۱۴- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
- ۱۵- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶.
- ۱۶- عراقی (تخلص)، فخرالدین ابراهیم، کلیات دیوان عراقی، تهران: گلشنی، ۱۳۶۲.
- ۱۷- عطار، محمدبن ابراهیم، دیوان، تصحیح تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۱۸- فرخی سیستانی، دیوان فرخی سیستانی، به کوشش دبیرسیاقی، تهران: زوآر، ۱۳۶۳.
- ۱۹- مسعود سعد سلمان، دیوان، تصحیح رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۲۰- منوچهری دامغانی، دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دبیرسیاقی، تهران: زوآر، ۱۳۷۵.